

● طعم شیرین پدر شدن

را به او دادند. سپیده‌ی صبح بود که او خودش را به شهرضا رساند و از سلامتی من و مهدی خوشحال شد. من در بستر دراز کشیده بودم و مهدی کنارم خوابیده بود. حاجی که وارد اتاق شد، سریع رفت وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و سجده‌ی شکر مفصلی هم کرد. بعد آمد پیش من و بچه را در آغوش گرفت. از او پرسیدم: این دیگر چه سری داشت؟ با خنده گفت: اول شکر نعمت‌اش را به جا آوردم، حالا هم از خود نعمت بهره می‌برم و صورت مهدی را

بود که اولین بچه‌مان به دنیا آمد. اسم او را «محمد مهدی» گذاشتیم. صبح روزی که مهدی داشت متولد می‌شد، حاجی که در راه عزیمت از خوزستان به سمت تهران بود، از قم تماس گرفت و جویای حال ما شد. من در شهرضا بودم. با آن‌که به خاطر وضع حمل حال مناسبی نداشتم، از مادر حاجی خواستم تا به او حرفی نزنند. نمی‌خواستم سبب نگرانی حاجی بشود. همان روز، محمد مهدی به دنیا آمد و در تماس بعدی حاجی، خبر تولد بچه

به فاصله‌ای کوتاه از خاتمه‌ی عملیات رمضان بود، که فرمانده جوان تیپ ۲۷ محمد رسول الله (ﷺ)، خبر خوشی را از پشت جبهه دریافت کرد. هفت برای اولین بار، پدر شده بود.

همسرش؛ پیرامون این واقعه‌ی فرخنده گفته است:
«... کمی پس از پایان عملیات رمضان

